

## The Obligation of Following the Primary Ruling's Suspension During *Taqīyyah*<sup>1</sup>

Sa'id Zamani 


Fourth-Level Student at Qom Seminary ; Qom-Iran. aqhlesorkh@gmail.com;

Receiving Date: 2024-03-23; Approval Date: 2024/09/05

### *Abstract*

While jurists generally agree on the suspension of the primary ruling during *taqīyyah* (prudential concealment), they differ on whether this suspension is obligatory ('*azīmah*') -meaning that the duty of the mukallaf (one responsible for a duty) is solely to observe *taqīyyah*, and it is impermissible to disregard it and follow the true primary ruling- or whether it is a dispensation (*rukhsat*), allowing the *mukallaf* the choice to either practice *taqīyyah* or abandon it. Some jurists argue that the suspension of the primary ruling is obligatory ('*azīmah*'), deeming the abandonment of *taqīyyah* prohibited and actions contrary to it invalid. Others believe that while abandoning *taqīyyah* is forbidden, actions that align with the

1. Zamani. S. ; (2024); " The Obligation of Following the Primary Ruling's Suspension During *Taqīyyah*" ; *Jostar\_ Hay Fihi va Usuli*; Vol: 10; No: 35; Page: 63-92

 10.22034/jrj.2024.68779.2798



primary ruling remain valid and sufficient.

Furthermore, some jurists, after affirming the prohibition of abandoning *taqīyyah*, make a distinction between the validity of actions involving the internal versus external aspects of the *ma'mūrun bih* (the task ordained by Allāh). The central question of this study is whether the suspension of the primary ruling during *taqīyyah* is obligatory (*'azīmah*) or optional (*rukḥṣat*), as this is closely tied to how the true primary ruling is nullified under the conditions of *taqīyyah*. Given the prominent role of *taqīyyah* in Shī'ah thought and tradition, it is crucial to examine the rulings related to abandoning *taqīyyah* and acting against it.

This study, using a descriptive-analytical approach, aims to explore the situational and legal consequences of abandoning *taqīyyah* and acting contrary to it. It also examines the evidence supporting both viewpoints, critiques these arguments, and, by relying on *taqīyyah* narrations and the special efforts of the *shāri'* (The Lawmaker) in legislating *taqīyyah*, concludes that the prohibition of abandoning *taqīyyah*, the invalidity of actions contrary to it, and the obligatory nature (*'azīmah*) of adhering to *taqīyyah* are substantiated, taking into account the criteria of expediency and corruption that persist in the primary ruling after the enactment of *taqīyyah*.

**Keywords:** *Taqīyyah*, Rukḥṣat, Imtinān, Imtinānī Ruling.

## عزیمت بودن سقوط حکم اولی در حال تقیه<sup>۱</sup>

سعید زمانی 

طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم، قم- ایران. پست الکترونیکی: aqhlesorkh@gmail.com

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۱/۰۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵

### چکیده

فقه سقوت حکم اولی در حال تقیه را مسلم دانسته‌اند، اما آنان در این باره اختلاف نظر دارند که سقوط آن به صورت عزیمت است؛ بدین معنا که وظیفه مکلف، فقط تقیه بوده و ترک تقیه و عمل طبق حکم واقعی اولی جایز نیست یا به صورت رخصت است؛ بدین معنا که مکلف بین عمل به تقیه و ترک آن مخیر است. برخی سقوط حکم اولی را به صورت عزیمت دانسته و قائل به حرمت ترک تقیه و بطلان عمل مخالف تقیه شده‌اند و برخی ترک تقیه را حرام، اما عمل طبق حکم اولی را صحیح و مجزی دانسته‌اند. بعضی دیگر هم بعد از حکم به حرمت ترک تقیه، در صحت و بطلان، بین تقیه در اجزای داخلی مأمور به و اجزای خارجی آن تفصیل داده‌اند.

پرسش اصلی این پژوهش این است که «آیا سقوط حکم اولی در حال تقیه به نحو عزیمت است یا رخصت؟» این مسئله با بحث از چگونگی سقوط حکم واقعی اولی در شرایط تقیه ارتباط عمیقی دارد. توجه به جایگاه تقیه در مذهب تشیع و روایات مربوط به آن، اهمیت و ضرورت بررسی حکم ترک تقیه و عمل برخلاف آن را روشن می‌کند. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی، آثار وضعی و تکلیفی ترک تقیه و عمل برخلاف آن را بررسی نموده و در این راستا اقوال مختلف علما و ادله ایشان تبیین شده است. در نهایت

۱. زمانی، سعید. (۱۴۰۳). عزیمت بودن سقوط حکم اولی در حال تقیه. جستارهای فقهی و اصولی، ۱۰(۲)، ۶۳-۹۲.



عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیه  
۶۵

پس از نقد و بررسی ادله، با تکیه بر روایات تقیه و اهتمام ویژه شارع در جعل آن و نیز توجه به وضعیّت ملاک موجود، مصلحت و مفسده، در حکم اولی بعد از جعل حکم تقیه، قول به حرمت ترک تقیه و بطلان عمل مخالف تقیه و عزیمت بودن آن ثابت می شود.

**کلیدواژه‌ها:** تقیه، عزیمت، رخصت، امتنان، حکم امتنانی.

## مقدمه

یکی از معارف اسلامی که جایگاه ویژه‌ای در مذهب تشیع دارد «تقیّه» و لزوم استفاده از آن در برابر مخالفان است که مباحث مهم و فراوان کلامی و فقهی نسبت به آن وجود دارد. تقیه از دیدگاه فقها، عبارت است از: «اظهار موافقت با غیر در قول یا فعل یا ترک فعل واجب، به خاطر دوری از شرّ و ضرری که احتمال دارد در صورت عدم موافقت، از سوی دیگران متوجه مکلف بشود.» (انصاری، ۱۴۱۴ق، ۷۱: بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۴۹/۵).

فقه‌های شیعه طبق ادله شرعی، در موارد متعدّد، تقیه را یکی از اسباب و موجبات تبدیل حکم حرمت و وجوب، به جواز دانسته‌اند و در برخی از واجبات و محرّمات، ترک واجب یا انجام حرام در حال تقیه را جایز دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۲۰۷/۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ۳۷۹/۵؛ شهید اول، ۱۴۱۹ق، ۱۶۰/۲؛ شهید اول، ۱۴۱۲ق، ۴۸) تا آنجا که تصریح می کنند: «تقیّه مباح کننده هر چیزی حتی اظهار کلمه کفر است.» (شهید اول، بی تا، ۱۵۸/۲؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۳ق، ۲۷۰؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۲۱/۱۸؛ سید یزدی، ۱۴۳۰ق، ۲۴۰/۳).

بحث از رفع احکام اولی در حالت تقیه، در واقع بحث از دلالت ادله تقیه بر عزیمت یا رخصت است؛ به این معنا که نسبت به رابطه حکم ثانوی تقیه‌ای با احکام اولی، گفته می شود که تقیه، دلالت بر رفع الزام ناشی از احکام اولی دارد. توضیح آنکه احکام اولی شرعی ابتدا بر موضوعات به عنوان اولی مترتب می شود، اما اگر عنوان ثانوی تقیه بر موضوعات احکام عارض شود، حکم اولی آن موضوع برداشته شده است و در نتیجه آن عمل، دیگر حکم اولی (وجوب انجام یا حرمت ترک) را

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال دهم، شماره پیاپی ۳۵  
تابستان ۱۴۰۳  
۶۶

۱. لازم به ذکر است که تقیه به دو قسم؛ تقیه خوفی و تقیه مداراتی تقسیم می شود و تعریف مذکور شامل تقیه مداراتی نمی شود و مباحث این تحقیق نیز مبتنی بر همین تعریف مشهور است.

ندارد و ترک عمل واجب یا انجام عمل حرام، جایز خواهد بود.

بعد از اثبات اینکه حکم تقیّه‌ای، حکم اولی را برمی‌دارد، این مسئله مطرح می‌شود که اگر مکلف، عمل به مقتضای تقیّه را ترک کرد و تکلیف اولی را انجام داد، مقتضای ادله تقیّه نسبت به عمل او از جهت حکم وضعی و تکلیفی چیست؟ آیا مقتضای ادله تقیّه، عزیمت است؛ بدین معنا که مکلف فقط باید به حکم تقیّه‌ای عمل کند و در نتیجه مخالفت با تقیّه و عمل طبق حکم اولی جایز و مجزی نیست؟ یا مقتضای ادله تقیّه، رخصت است؛ بدین معنا که مکلف در عمل به مقتضای تقیّه و حکم اولی مخیر است و ترک حکم امتنانی و انجام حکم اولی مجزی و جایز است؟ مسئله اصلی‌ای که این پژوهش درصدد پاسخ به آن است، چگونگی سقوط حکم اولی در حال تقیّه است که به صورت مستقیم ارتباط عمیقی با چگونگی سقوط حکم واقعی اولی در شرایط تقیّه دارد.

اهمیت و ضرورت این مسئله با دانستن اهمیت تقیّه در مذهب تشیع و روایات مربوط به آن و بررسی حکم ترک تقیّه و عمل برخلاف آن از جهت تکلیفی و وضعی روشن می‌شود.

عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیّه  
۶۷

درباره موضوع پژوهش، در کتب فقهی ضمن بعضی از فروع فقهی و در برخی از تک‌نگاره‌ها، مباحثی مطرح شده است؛ مانند «باز تبیین کارکرد تقیّه در روایات امامیه و نقش آن در استنباط» از حسین علی سعدی، «تقیّه از نگاه مفسران و فقیهان فریقین» از غلام‌حسین اعرابی و «تقیّه، تاریخچه و احکام آن در اسلام» از یدالله نصیریان. باین حال در بین نگاشته‌های پیرامون تقیّه نگاشته مستقلی تحت عنوان عزیمت یا رخصت بودن سقوط حکم اولی در حال تقیّه، یافت نشد. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی تحلیلی، ضمن بهره‌گیری از کتب و پژوهش‌های پیشین، به جهت تبیین اقوال فقها، بررسی ادله اقوال، نسبت به نگاشته‌های پیشین متمایز و جامعیت نسبی دارد؛ چرا که این مقاله سعی کرده است تمام مباحث پراکنده در کتب فقها و اصولیان را همراه با نظم و هماهنگی خاصی تنظیم کند. از جمله یافته‌های این پژوهش این است که دو امر در مسئله عزیمت یا رخصت بودن حکم تقیّه دخالت دارد؛ یکی توجه به دلالت روایات تقیّه‌ای و اهتمام ویژه شارع در جعل آن و دوم

توجه به و وضعیّت ملاک، مصلحت و مفسده، موجود در حکم اولی بعد از جعل حکم تقیّه است.

### ۱. بررسی مسئله در معاملات

بحث از رفع حکم اولی در حال تقیّه، در معاملات (به معنای اعم) نیز قابل جریان است و فقها نسبت به آن اختلافی ندارند. در مواردی که حکم اولی در معامله، اعتبار شرط یا جزء باشد و ترتب اثر بر معامله، متوقف بر آوردن آن جزء یا شرط باشد و تقیّه، اقتضای ترک آن را داشته باشد، اگر مکلف در این حال، عمل به مقتضای تقیّه را ترک کند و عمل را طبق حکم اولی و با جزء یا شرط مورد نظر انجام بدهد، معامله صحیح است و اثر معامله بر آن مترتب خواهد شد حتی اگر تقیّه واجب باشد، مانند اینکه مکلف برای انشای طلاق همسر در حال تقیّه که اقتضا دارد بدون شهادت دو شخص عادل انجام بشود، تقیّه را ترک کند و آن را همراه با دو شاهد عادل انشاء کند، شک و اختلافی در صحّت و ترتب اثر (جدایی بین زوج و زوجه) نیست.

دلیل صحّت معامله برخلاف مقتضای تقیّه، این دانسته شده است که نهی در معاملات، چه نهی به خود عنوان معامله تعلق بگیرد و چه به عنوان دیگر مانند وقوع در هلاکت و ضرر و غیر آن، دلالت بر فساد ندارد البته ترک تقیّه در همین موارد هم، حرام است و از این جهت تفاوتی با عبادات ندارد؛ زیرا روایات دلالت بر وجوب تقیّه و نهی از ترک آن دارد (خویی، ۱۴۱۸ق، ۲۸۰/۵؛ صالحی مازندرانی، ۱۳۷۶، ۲۸۳/۵).

به بیان اصولی، عملی که به دلیل شرایط تقیّه، مأموّره و واجب شده است، از دو حال خارج نیست:

الف) یا این امر و وجوب، اقتضای نهی از ضدش را دارد؛ یعنی این معامله از مصادیق ترک تقیّه و منهی عنه است. در این صورت گفته می شود منهی عنه بودن معامله، موجب بطلان آن نیست، به خصوص وقتی نهی به عنوانی خارج از عنوان معامله (عنوان ترک تقیّه) تعلق گرفته باشد.

ب) یا این امر و وجوب، اقتضای نهی از ضدش را ندارد. در این صورت به طریق اولی، امر به تقیّه، اقتضای بطلان ترک تقیّه را ندارد؛ زیرا فرض این است که

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۵

تابستان ۱۴۰۳

۶۸

معامله با تمام قیود و شروطش واقع شده است و اثر بر آن مترتب می‌شود و دلیلی هم بر فساد وجود ندارد، اگرچه مکلف به خاطر ترک واجب (تقیّه) معصیت کرده است (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰ق، ۳۷۹/۸).

## ۲. بررسی مسئله در عبادات

نسبت به عزیمت یا رخصت بودن تقیه در عبادات و اجزاء و شرایط آن، بیش از معاملات بحث و اختلاف نظر وجود دارد و سه قول در این باره مطرح است. قبل از بیان دیدگاه علما، باید بدین نکته توجه شود که مراد از تقیه در عبارات فقها و روایات و مراد از جایز نبودن و حرمت مخالفت با مقتضای تقیه، مواردِ وجوبِ تقیه است، اما در مواردی که تقیه، مستحب، مکروه، مباح یا مداراتی باشد، ترک تقیه حرام نبوده و موجب بطلان عمل نیز نیست.

بنابراین، نسبت به حکم تکلیفی، بحث گسترده‌ای بین فقها وجود ندارد و حرمت و جواز آن بستگی به این دارد که تقیه از مواردِ وجوبی باشد یا غیرِ وجوبی و چون محلّ نزاع در کلمات فقها، مواردِ وجوبِ تقیه است، همه آن‌ها ترک تقیه را حرام دانسته‌اند حتی کسانی که عملِ مخالفِ تقیه را در برخی موارد صحیح می‌دانند هم، نسبت به حکم تکلیفی می‌گویند: کسی که مخالف تقیه عمل کند، مرتکبِ حرام و معصیت شده است (انصاری، ۱۴۱۴ق، ۹۶؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۷۸/۵؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ۲۸۱/۵).

عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیه  
۶۹

### ۲/۱. اقوال فقها در حکم مخالفت با مقتضای تقیه

نظر علما را در این رابطه در قالب سه قول مطرح می‌شود؛ برخی قائل به حرمت تکلیفی و صحّت وضعی عملِ مخالفِ تقیه شده‌اند، بعضی دیگر قائل به حرمت تکلیفی و وضعی و برخی هم قائل به حرمت تکلیفی و تفصیل در حکم وضعی شده‌اند. در ادامه این دیدگاه‌ها به تفصیل بررسی می‌شود.

#### ۲/۱/۱. صحّت مطلقاً

فقها در قول اول قائلند که عملِ مخالفِ مقتضای تقیه، مطلقاً حرمت تکلیفی و صحّت وضعی دارد.

تعدادی از فقها در مسئله ترک تقیه در وضو فرموده‌اند: اگر مکلف در مواردِ وجوبِ تقیه که باید مسح را ترک کند و به جای آن پا را بشوید، تقیه را ترک کند و وظیفه واقعی خود را انجام بدهد، وضویش صحیح است (سید یزدی، ۱۴۳۰ق، ۲۴۲/۳). امام خمینی هم در موارد متعدد، صریحاً و به طور مطلق قائل به صحت شده‌اند، اگرچه ترک تقیه را تکلیفاً حرام دانسته‌اند (امام خمینی، ۱۴۲۰ق، ۳۳).

### ۲/۱/۲. بطلان مطلقاً

علما در قول دوم، بطلان و حرمت عمل مخالف مقتضای تقیه را مطلقاً معتقدند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۳۹/۲؛ همدانی، ۱۴۱۶ق، ۴۴۰/۲؛ گلپایگانی، ۱۴۲۷ق، ۳۶۲/۵). می‌توان این قول را به تمام فقهای نسبت داد که قائل به بطلان در مواردی هستند که اجزاء و شرایط، خارج از مأموریه است (شهید ثانی، ۱۴۰۹ق، ۵۹؛ خوانساری، بی‌تا، ۲۵۶؛ بصری بحرانی، ۱۴۱۳ق، ۵۸۴/۱؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق، ۲۰)؛ زیرا در این صورت به طریق اولی اجزاء و شرایط داخل در مأموریه باطل خواهد بود.

### ۲/۱/۳. قول به تفصیل

دانشمندان فقه در قول سوم بر این باورند که حرمت تکلیفی ترک تقیه به طور مطلق است، اما در حکم وضعی تفصیل وجود دارد؛ به این صورت که اگر عمل، از اجزاء و شرایط داخل در مأموریه است و تقیه اقتضاء ترک آن فعل را دارد. مانند سجده بر تربت امام حسین علیه السلام در حال تقیه، ترک اجزاء و شرایط موجب بطلان عمل است، اما اگر اجزاء و شرایط خارج از مأموریه باشد مانند تکتف و تامین، ترک اجزاء و شرایط موجب بطلان عمل نمی‌شود و عمل طبق حکم اولی صحیح و مجزی است، اگرچه حرمت تکلیفی ترک تقیه به حال خود باقی است.

تعدادی از فقها نیز بین اعمال داخل در مأموریه و اعمال خارج از آن، تفصیل داده‌اند (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ۲۹۶/۳؛ شهید اول، ۱۴۱۲ق، ۴۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ۱۴۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۳۹/۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۶۴۰/۱؛ عاملی، ۱۴۱۱ق، ۴۶۱/۳؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ۳۴۶/۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۳۱۵/۲؛ انصاری، ۱۴۱۴ق، ۹۶؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۷۸/۵؛ اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ۲۲۳).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۵

تابستان ۱۴۰۳

۷۰



محقق خوبی تفصیل را به صورت دیگری بیان کرده‌اند که به نظر می‌رسد بازگشت به همین تفصیل دارد، ایشان می‌فرماید: گاهی مقتضای تقیّه و اظهار موافقت با مخالفان، به انجام یک فعل است، اما مکلف با تقیّه مخالفت کرده و فعل را ترک می‌کند مانند تأمین و تکفیر در نماز، در این صورت، نماز فاقد این جزء یا شرط صحیح است مطلقاً، اما گاهی مقتضای تقیّه و اظهار موافقت با مخالفان، به ترک یک فعل است، اما مکلف مخالفت می‌کند و عمل را همراه با آن فعل می‌آورد. در این صورت، اگر این فعل از اجزاء و شرایط داخل در مأموریه واقعی و از قیود آن نباشد، ترک تقیّه موجب بطلان نیست مانند اینکه مقتضای تقیّه، ترک قنوت است ولی مکلف انجام می‌دهد، اما اگر از اجزاء و شرایط مأموریه واقعی و از قیود آن باشد مانند اینکه مقتضای تقیّه، ترک سجده بر تربت امام حسین علیه السلام است ولی مکلف آن را انجام می‌دهد، در این صورت اگر به چنین سجده‌ای اکتفا شود و سجده دیگری موافق با تقیّه آورده نشود، ترک تقیّه و انجام مأموریه واقعی، موجب بطلان عبادت است (خویی، ۱۴۱۸ق، ۲۸۱/۵).

عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیّه  
۷۱

## ۲/۲. ادله اقوال

بعد از بیان اقوال در مسئله، در این قسمت ادله فقها ذکر شده و بررسی می‌شود.

### ۲/۲/۱. دلیل قول اول (صحت مطلقاً)

از طرفی، شکی نیست که تقیّه و رفع حکم اولی در حال تقیّه، یک حکم امتنانی است؛ چنانچه عده زیادی از فقها به امتنانی بودن رفع حکم در حال تقیّه تصریح کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۲۶/۱؛ عراقی، ۱۴۱۴ق، ۴۶۷/۴؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ۲۳۵/۵؛ خویی، بی‌تا، ۴۵۶/۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۳۸۷/۲).

از طرف دیگر، عده‌ای از فقها در احکام امتنانی، با توجه به همین امتنانی بودن حکم، قائل به رخصت هستند؛ به این بیان که ادله احکام امتنانی مانند رفع ضرر و حرج و رفع حکم در حال اضطرار و تقیّه و غیر آن، تنها بر رفع الزام دلالت دارند، اما ملاک الزام (مصلحت و مفسده) به حال خود باقی است؛ چراکه هیچ لطف و امتنانی در رفع ملاک نیست بلکه برداشته شدن ملاک، مخالف امتنان است؛ زیرا

موجب محروم شدن مکلف از کسبِ مصلحت موجود در عمل است. هنگامی که ملاک در عمل باقی باشد، لازمه آن؛ یعنی مطلوبیت و مشروعیت نیز باقی است و در نتیجه اگر مکلف مشقت و سختی حاصل از احکام اولی را متحمل شود و عمل را طبق حکم اولی انجام بدهد، جایز، صحیح و مجزی است؛ زیرا در این صورت عمل، ملاک و مشروعیت دارد (سید یزدی، ۱۴۳۰ق، ۳۷۸/۱۲؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۱۶۸/۲؛ حکیم، ۱۴۰۸ق، ۳۴۲/۱؛ حکیم، ۱۴۱۶ق، ۴۲۳/۸).

محقق نائینی بر این دلیل اشکال کرده و می‌فرماید: احکام امتنانی بر ادله احکام اولی، حکومت دارند و بین احکام امتنانی از این جهت فرقی نیست و لازمه حکومت، ارتفاع حکم اولی واقعی است و نتیجه حکومت احکام امتنانی بر احکام اولی، اختصاص احکام اولی به غیر از موارد امتنان مانند حرج و ضرر است؛ گویی احکام واقعی اولی بر دو قسم تقسیم می‌شود؛ احکامی که ضرری و حرجی هستند و احکامی که غیر ضرری و غیر حرجی هستند. احکام امتنانی مانند نفی ضرر و نفی حرج، دلالت دارند بر اینکه احکام واقعی قسم اول، به‌طور کلی از عالم تشریح رفع شده‌اند، به شکلی که اگر این احکام ثانوی امتنانی نبود، احکام اولی واقعی موارد ضرر و حرج را هم شامل می‌شد؛ لذا بعد از آمدن لاجرح و لاضرر و مانند آن، دیگر هیچ حکم اولی وجود ندارد (نائینی، ۱۴۱۱ق، ۷۷/۲).

طبق این بیان، اگر شخصی، ضرر و حرج و مشقت حاصل از حکم اولی را متحمل شود و طبق حکم اولی عمل کند، عملش مجزی نیست؛ زیرا این عمل نه امر دارد و نه ملاک، بلکه انتساب عمل به مولا و اعتقاد به عبادت بودن آن، تشریح و حرام است.

## ۲/۲/۲. دلیل قول دوم (بطلان مطلقاً)

قائلان به عزیمت، برای اثبات بطلان عمل مخالف تقیه، به ظهور ادله تقیه در بدلیت حکم تقیه‌ای از حکم اولی استدلال کرده‌اند (آملی، ۱۳۸۰، ۳۳۹/۳؛ همدانی، ۱۴۱۶ق، ۴۴۰/۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۳۹۳/۲؛ گلپایگانی، ۱۴۲۷ق، ۳۶۰/۵؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق، ۲۰؛ اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ۳۰۶/۴).

صاحب جواهر، این دلیل را چنین تبیین کرده است:

«با توجه به اینکه شارع مقدس، در مقام تقیّه مثلاً مسح بر کفش را جایگزین مسح بر پوست قرار داده، اگر مکلف با مقتضای تقیّه مخالفت کند و تکلیف اصلی را انجام دهد، عملش مجزی نخواهد بود، زیرا تکلیف اصلی در حال تقیّه، مأموربه نیست، بلکه منهی عنه است، لذا امثال با آن واقع نمی‌شود؛ و اینکه گفته می‌شود: نهی در اینجا به یک وصف خارج از مأموربه تعلق گرفته؛ لذا ضرری به صحّت عمل نمی‌زند، دچار اشکال و مخالف ادله تقیّه است که دلالت دارند بر اینکه تکلیف و مأموربه در حال تقیّه، همان عمل مطابق تقیّه است.» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲/۲۳۹).

ظاهر از اوامر تقیّه این است که هنگامی که تقیّه واجب باشد، عمل به مأموربه مقید و مشروط به این است که به همان وجه تقیّه‌ای صادر شود؛ در نتیجه در مثال مسح بر پوست به جای کفش، اگرچه مسح بر پوست مأموربه واقعی اولی است، اما مأموربه فعلی و جزء فعلی نماز نخواهد بود بلکه جزء فعلی و اصلی نماز در این حالت، مأموربه واقعی ثانوی؛ یعنی مسح بر کفش یا شستن پا است (آملی، ۱۳۸۰، ۳/۳۳۹)؛ لذا همان‌طور که در غیر از موارد تقیّه، وظیفه واقعی، اولی، مکلف مسح بر پوست است، در حال تقیّه هم وظیفه واقعی، ثانوی، او مسح بر کفش یا شستن پا است (کاشانی، ۱۴۲۸ق، ۲/۳۱۴). حال اگر کسی حکم واقعی اولی یعنی مسح بر پوست را در حال تقیّه انجام دهد و با مقتضای تقیّه مخالفت کند، آنچه انجام داده، مخالف با مأموربه واقعی بوده است و در نتیجه عملش مجزی نخواهد بود.

طبق این بیان، حکم جدید در حال تقیّه، حکم واقعی ثانوی است که قائم مقام و بدل از حکم واقع اولی است و همین حکم واقعی ثانوی، حکم اصلی در حال تقیّه است؛ پس همان‌طور که اگر شخص از حکم اولی به فعل دیگر عدول کند، امثال محقق نمی‌شود، اگر از حکم واقعی ثانوی نیز به فعل دیگر عدول کند، باز هم امثال محقق نمی‌شود.

بنابراین، اگر طبق برخی از مبانی، گفته شود: امر به شیء مقتضی نهی از ضد نیست و به هر ترتیب عمل مخالف تقیّه، به هیچ وجه منهی عنه و متعلق حرمت نیست، باین حال، در صورتی که عمل عبادی باشد، باطل است؛ زیرا عمل عبادی باید دارای

عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیّه

۷۳

ملاک باشد که غالباً از امر به آن کشف می‌شود، اما در اینجا عمل مخالف تقیه، خالی از ملاک است؛ زیرا تقیه از موجباتِ اضطرار است و مورد تقیه، از مصادیق مأموریه اضطراری و حکم واقعی ثانوی است (فاضل مقداد، ۱۴۰۳ق، ۷۴؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۷۵/۵) مانند امر به نماز با تیمم در صورت فقدان آب.

پس همان‌طور که در صورت تحقق شرایط تیمم، مکلف فقط مکلف به نماز با تیمم است و نماز با وضو نسبت به چنین شخصی اصلاً مأموریه نیست و اگر مشقت را تحمل کند و به جای تیمم، وضو بگیرد، نمازش فاقد امر و ملاک خواهد بود، در اینجا هم، تقیه و عدم تقیه، دو موضوع هستند برای حکم واقعی اولی و حکم واقعی ثانوی و با تبدل موضوع، حکم هم قطعاً تغییر می‌کند؛ لذا در حال تقیه، وظیفه مکلف فقط عمل به مقتضای تقیه است؛ در نتیجه اگر مکلف عمل مخالف تقیه را انجام بدهد؛ چون این عمل مأموریه فعلی و دارای ملاک نیست، به وظیفه ثابت و مقرر که بر عهده‌اش بوده، عمل نکرده است و وجهی هم برای بقاء ملاک و مصلحت و کشف آن وجود نخواهد داشت (لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۱۰/۵).

**اشکال:** شاید گفته شود امر به تقیه در روایات اگرچه دلالت دارد بر اینکه عمل تقیه‌ای تکلیفاً واجب است، اما هیچ دلیلی وجود ندارد بر اینکه فعل موافق با تقیه، جزئیت دارد و مأموریه واقعی ثانوی است به‌صورتی که فعل مخالف تقیه خالی از ملاک باشد. مثلاً امر به تکتف و تأمین یا شستن به جای مسح در حالت تقیه، به این معنا نیست که این اعمال، در حال تقیه، جزء عمل عبادی هستند و اگر مکلف آن‌ها را ترک کند، جزء عمل عبادی را ترک کرده و لذا مأموریه را به‌طور کامل امتثال نکرده است. همچنین هیچ دلیلی وجود ندارد که جزئیت مسح بر پوست برای وضو در حق کسی که تقیه می‌کند ساقط شده است بلکه نهایتاً مکلف از انجام دادن آن معذور است و جواز ترک دارد، اما ملاک حکم واقعی اولی هنوز باقی است و با تحقق شرایط تقیه، ملاک عمل از بین نمی‌رود؛ لذا اگر مکلف عمل واقعی اولی را انجام بدهد، عمل واجد ملاک را انجام داده است و ترک عمل مقتضای تقیه و انجام تکلیف واقعی اولی، اتیان مأموریه واقعی و موافق با آن و امتثال تکلیف و مجزی است (گلپایگانی، ۱۴۲۷ق، ۳۶۱/۵؛ انصاری، ۱۴۱۴ق، ۹۷؛ حکیم، ۱۴۱۶ق، ۴۱۰/۲؛ آملی، ۱۳۸۰، ۳۴۰/۳).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۵

تابستان ۱۴۰۳

۷۴

**پاسخ اشکال:** برای بررسی این اشکال، توجّه به ظهور روایات و ادله تقیّه لازم است. در این خصوص به شش دسته از روایات امر به تقیّه اشاره می‌شود:

**روایت اول:** در روایات متعدّدی که سند بسیاری از آن‌ها معتبر است (حزّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۰۵/۱۶)، از جمله صحیحۀ معمر بن خالد (حزّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۰۴/۱۶)، ائمه اطهار علیهم‌السلام با تعابیر مختلف تقیه را دین خود و دین پدران خود شمرده‌اند و کسی را که تقیه نداشته باشد، فاقد ایمان دانسته‌اند.

**روایت دوم:** روایات معتبری که تقیه را در هر امر ضروری تجویز کرده است (حزّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۱۶/۱۶) و آن را حلال کننده هر چیز حرامی می‌شمارد که انسان به آن اضطرار پیدا می‌کند (حزّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۱۴/۱۶).

**روایت سوم:** صحیحۀ هشام بن سالم است که امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾ (قصص/۵۴) می‌فرماید: مقصود صبر بر تقیّه است و در تفسیر آیه شریفه ﴿وَيَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ (قصص/۵۴) می‌فرماید: مقصود از حسنه، تقیّه و مقصود از سیئه، اذاعه و افشاگری است (حزّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۰۳/۱۶).

**روایت چهارم:** مرسله شیخ صدوق است که در آن امام صادق علیه‌السلام ترک کننده تقیّه را ترک کننده نماز دانسته‌اند (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۱۲۷/۲).

از آنجا که شیخ صدوق این روایت را به شکل جزمی به امام صادق علیه‌السلام اسناد داده است، اعتبار این روایت طبق برخی از مبانی ثابت است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۱۵۴/۳؛ محقق داماد، ۱۴۰۱ق، ۲۸۳/۳). ابن ادریس همین روایت را در «سراثر» با اندکی تفاوت به صورت مرسل آورده است (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۵۸۲/۳).

**روایت پنجم:** مرسله عیاشی است که در آن امام صادق علیه‌السلام آیه شریفه: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (بقره/۱۹۵) را به تقیّه تفسیر کرده‌اند (عیاشی، ۱۳۸۰، ۸۷/۱).

تعابیر وارد در این روایات مانند اینکه عمل طبق تقیّه دین الله و دین ائمه اطهار علیهم‌السلام است، فردی که تقیّه ندارد دین ندارد، تارک تقیّه به منزله تارک نماز و ترک تقیّه، سیئه، اذاعه و آشکار کردن سرّ و مصداق القاء در هلاک است، بر وجوب تکلیفی تقیّه دلالت دارند، اما نسبت به استفاده حرمت تکلیفی عمل مخالف تقیّه از روایات، دو بیان وجود دارد:

عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیّه

۷۵

**بیان اول:** حرمتِ عملِ مخالفِ تقیّه، مقتضایِ دلالتِ امر به شیء بر نهی از ضدّ است (گلبایگانی، ۱۴۲۷ق، ۳۶۱/۵) و مقتضایِ ادله امر به تقیّه، نهی از ضدّ آن عملِ مخالفِ تقیّه خواهد بود.

**اشکال:** سه اشکال بر بیان اوّل وارد شده است:

اشکال اول اینکه شاید دلالتِ امر به شیء بر نهی از ضدّ آن، مورد منع واقع شود و از جهت مبانی در علم اصول مورد پذیرش قرار نگیرد.

اشکال دوم اینکه بر فرض که گفته شود امر به شیء مقتضایِ نهی از ضدّ آن است، در برخی از موارد، عملِ مخالفِ تقیّه، ضدّ عمل به مقتضایِ تقیّه به حساب نمی آید مانند مسح بر پوست که ضدّ مسح بر کفش یا شستن پا به شمار نمی رود؛ زیرا این دو قابل اجتماع هستند؛

اشکال سوم اینکه امر به شیء اگر دلالت بر نهی از ضدّ کند، در موارد واجب مضیق است و نه موارد تقیّه که مأموریه تقیّه‌ای از قبیل واجب موسع است (حکیم، ۱۴۱۶ق، ۴۱۰/۲؛ آملی، ۱۳۸۰، ۳۴۰/۳؛ امام خمینی، ۱۴۲۰ق، ۳۶؛ لنگرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۱۰/۵).

**بیان دوم:** عملِ مخالفِ تقیّه، منهی عنه است، اما نه از این جهت که امر به شیء اقتضایِ نهی از ضدّ آن را دارد؛ زیرا همه احادیث مذکور مشتمل بر امر نیست تا حرمت متوقف بر دلالتِ امر به شیء بر نهی از ضدّ باشد بلکه ظاهر برخی از روایات حرمت و مبعوضیت ترک تقیّه و عملِ مخالفِ مقتضایِ تقیّه است؛ از جمله روایت سوم و چهارم که دلالت دارد بر اینکه ترک تقیّه، سیئه، اذاعه و آشکار کردنِ سرّ و تارک تقیّه به منزله تارک الصلاة است یا روایت پنجم که دلالت دارد بر اینکه عملِ مخالفِ تقیّه، در موارد وجوب تقیّه، مصداقِ آیه شریفه ﴿وَلَا تُلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (بقره/۱۹۵) و انداختنِ نفس در هلاکت است.

بنابراین، ظاهر روایات این است که عمل بر خلاف مقتضایِ تقیّه به شدت مبعوض شارع است و همان طور که تقیّه فعلی را که در حالت عادی واجب نیست، مثل وجوب مسح بر کفش، را واجب می کند، همچنین آنچه را که در غیر حالت تقیّه حرام نیست، مثل مسح بر پوست، را حرام می کند (حکیم، ۱۴۱۶ق، ۴۱۰/۲؛ آملی، ۱۳۸۰، ۳۴۱/۳؛ گلبایگانی، ۱۴۲۷ق، ۳۶۱/۵)؛ پس طبق ادله شرعی، مسلماً القای در هلاکت بلکه

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۵

تابستان ۱۴۰۳

۷۶

اضرار به نفس و در معرض تخطئه و بی‌آبرویی قرار دادن خود، منهی عنه و حرام است و نباید مکلف کاری انجام دهد که مصداق این امور باشد در اینجا نیز عمل مخالف تقیه و موافق حکم واقعی، در حقیقت مصداق فعل حرام است؛ بنابراین، دیگر نیازی به تمسک به دلالت امر به شیء بر نهی از ضد نخواهد بود.

همچنین برای استفاده بطلان وضعی عمل برخلاف مقتضای تقیه، از این روایات، دو بیان ارائه شده است:

**بیان اول:** ظاهر اوامر تقیه، بدلیت تکلیف تقیه‌ای از تکلیف واقعی اولی است؛ لذا علاوه بر حرمت تکلیفی ترک تقیه، دلالت بر بطلان عمل برخلاف آن دارد.

این روایات ظهور دارند در اینکه عمل طبق تقیه، دین الله و دین ائمه اطهار علیهم‌السلام است و عمل مخالف آن به مثابه عدم دین و عدم ایمان است بلکه تارک تقیه به منزله تارک نماز و ترک تقیه مصداق القاء در هلاک دانسته شده است و در برخی روایات، عمل مخالف تقیه، مصداق سیئه، اذاعه و آشکار کردن سر و مورد نهی واقع شده است؛ لذا از انبوه این روایات و تعبیر وارد شده در آنها استفاده می‌شود که عمل تقیه‌ای به عنوان تکلیف واقعی ثانوی و بدل از تکلیف واقعی اولی است و به نوعی اقتضای سقوط تکلیف واقعی اولی به نحو عزیمت و مبعوضت اتیان آن را دارد و وظیفه مکلف را در این شرایط، منحصر در تقیه و عمل به مقتضای آن قرار می‌دهد.

بنابراین، برای حکم به صحت و اجزاء عمل، چاره‌ای جز وجود امر یا احراز وجود ملاک نسبت به تکلیف اولی در حال تقیه نیست، اما تعلق امر اولی به آن، بعد از عروض عنوان تقیه و اضطرار ثابت نیست و وجود ملاک و مصلحت هم مخالف ظاهر روایات است و احتیاج به دلیل دارد؛ در نتیجه در موارد تقیه، عمل برخلاف تقیه، امر و ملاک ندارد و عملی که نه امر دارد و نه ملاک بلکه منهی عنه و مبعوض مولا است، نمی‌تواند مجزی و صحیح باشد (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲/۳۹۴؛ گلباگانی، ۱۴۲۷ق، ۵/۳۶۲؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق، ۲۰).

**بیان دوم:** برخی فقها ظهور ادله تقیه در بدلیت تکلیف تقیه‌ای از مأموزیه واقعی اولی را پذیرفته‌اند و می‌گویند: اوامر و روایات تقیه صرفاً ظهور قوی بر وجوب تقیه و حرمت عمل مخالف تقیه دارند، اما حکم وضعی بطلان به ضمیمه ضابطه «دلالت

عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیه

۷۷

نهی بر فساد در عبادات» و «صلاحیتِ نداشتنِ فعلِ منهیِ عنه بر تقرّبِ جستن به مولا» قابل استفاده است (اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ۳۰۶/۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ۴۸۴/۱).

به این بیان که مفاد این روایات، امر به تقیّه و نهی از عملِ مخالف آن است؛ به این معنا که عمل مطابق با مأموریه اولی، در حالت تقیّه منهیِ عنه و مصداق حرام است و با توجه به اینکه در علم اصول نهی از عبادات، مقتضی فساد دانسته شده است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۱۸۶؛ اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۳۹۵/۲؛ نائینی، ۱۳۷۶ق، ۴۶۴/۲؛ حکیم، ۱۴۰۸ق، ۴۳۶/۱؛ منتظری، ۱۴۱۵ق، ۲۸۵؛ امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ۷۷/۲؛ صدر، ۱۴۱۸ق، ۲۸۴/۲)، نمی توان با عملی که بدان نهی تعلق گرفته، به مولا تقرّب جست و این عمل عبادی فاسد و باطل است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۳۱۵/۲؛ همدانی، ۱۴۱۶ق، ۴۳۵/۲؛ اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ۲۲۳؛ آملی، ۱۳۸۰ق، ۳۳۹/۳؛ حکیم، ۱۴۱۶ق، ۴۱۰/۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۳۹۳/۲؛ قمی، ۱۴۲۶ق، ۴۴۱/۱).

**اشکال به بیان دوم:** دلالتِ نهی از عبادت بر فساد، در صورتی است که نهی به خودِ مأموریه عبادی یا جزء یا شرط داخل در آن تعلق گرفته باشد، اما تعلق نهی به جزء یا شرط خارج از مأموریه عبادی، دلالت بر فساد و بطلانِ مأموریه عبادی ندارد؛ لذا مواردی مانند تکتّف و تأمین، مانند نگاه به نامحرم در هنگام نماز، اگرچه منهیِ عنه و حرام است، اما چون از اجزای نماز به شمار نمی آید، نهی از آن، موجبِ فسادِ عبادت نمی شود (عاملی، ۱۴۱۱ق، ۴۶۱/۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ۱۴۱؛ انصاری، ۱۴۱۴ق، ۹۷؛ خوبی، ۱۴۱۸ق، ۴۲۹/۱۵؛ همدانی، ۱۴۱۶ق، ۳۳۹/۱۲؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۷۸/۵).

**پاسخ از اشکال:** اگرچه بسیاری از فقها، همین اشکال را دلیلی بر تفصیل دانسته اند، بیان ایشان خواهد آمد، اما اطلاق و عموم روایاتی که ذکر شد مانند «التَّقِيَةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ»، «التَّقِيَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَضُرُّ اِلَيْهِ ابْنُ اَدَمَ فَقَدْ اَحَلَّهُ اللّٰهُ لَهُ»، «اِنَّ تَارِكَ التَّقِيَةِ كَتَّارِكِ الصَّلَاةِ» و «التَّقِيَةُ مِنْ دِيْنِي وَ دِيْنِ اَبَائِي وَ لَا اِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ»، بدون تفصیل بین موارد تقیّه و اجزاء و شرایط مأموریه، دلالت می کنند بر اینکه در شرایطِ وجوب تقیّه مانند مواردِ خوفِ ضررِ جانی و مالیِ خود و دیگران که مکلف چاره‌ای جز ترک جزء یا شرط یا انجام مانع را ندارد، جزئیّت جزء، شرطیّت شرط و مانعیّت مانع ساقط است و عمل تقیّه‌ای فاقد این امور، از باب امتنانِ شارع بر بندگان به صورت معین مأموریه فعلی خواهد بود؛ در نتیجه اگر مکلف کاری غیر از آنچه ضرر و خطر را دفع

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۲۵

تابستان ۱۴۰۳

۷۸



می‌کند، انجام دهد، وظیفه فعلی خود را انجام نداده و عمل عبادی او باطل است، اگرچه مطابق با مأموریه واقعی اولی باشد.

بنابراین، دست برداشتن از اطلاق و عموم این ادله نیازمند دلیل قطعی است؛ در هر موردی که دلیل مقید یا مخصّص قطعی وجود داشته باشد، آن اطلاق و عموم، تقیید و تخصیص زده می‌شود و در غیر این صورت، عموم و اطلاق باقی است و با توجه به اینکه چنین دلیلی وجود ندارد که بر جواز ترک تقیه در اجزاء خارج از مأموریه مانند تکلف و تأمین دلالت کند، در این موارد هم اگر تقیه واجب باشد ترک تقیه موجب بطلان عمل می‌شود.

با این بیان، برای پذیرش بطلان عبادت، دیگر نیاز نیست به دلالت امر به شیء بر نهی از ضد، تمسک کرد بلکه خود روایات و ادله امر به تقیه، چنانکه دلالت می‌کنند بر مشروعیت تقیه و اینکه عمل تقیه‌ای به منزله مأموریه اولی و وافی به مصلحت آن است، همچنین با اطلاق و عمومشان دلالت می‌کنند بر اینکه انجام عمل تقیه‌ای در موارد وجوب تقیه، به صورت تعیینی واجب است (زارعی سزواری، ۱۴۳۰ق، ۳۷۷/۸).

عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیه

۷۹

### ۳/۱. دلیل قول به تفصیل

شیخ انصاری در رساله تقیه، قول به تفصیل و دلیل آن را چنین تبیین کرده است: «اگر مکلف در محل و جایگاه وجوب تقیه، خلاف تقیه عمل کند، طبق تحقیق، خود ترک تقیه در جزء یا شرط یا مانع عمل، موجب بطلان عمل نیست بلکه صرفاً موجب استحقاق عقاب است؛ پس در صورت ترک تقیه، اگر قواعد دیگر مقتضی بطلان عمل باشند، عمل باطل است و اگر مقتضی بطلان نباشند، عمل باطل نخواهد بود. در برخی از موارد مانند سجده بر تربت امام حسین علیه السلام درجایی که مقتضای تقیه، ترک آن است، موجب بطلان عمل است؛ زیرا نهی، به این سجده تعلق گرفته و سجده جزء عبادت است و نهی از آن موجب فساد است، اما در برخی دیگر مانند ترک تکفیر در نماز، ترک تقیه اگرچه تکلیفاً حرام است،

۱. مراد ایشان از قواعد، قاعده «نهی از عبادت مقتضی فساد» و «امر به شیء مقتضی نهی از ضد» است.

اما موجب بطلان عمل نیست؛ زیرا وجوب تکفیر در نماز در حالت تقیه، باعث نمی‌شود که تکفیر از اجزای نماز به حساب بیاید تا ترک آن موجب بطلان باشد.» (انصاری، ۱۴۱۴ق، ۹۶).

محقق بجنوردی قول به تفصیل را چنین توضیح داده است:

«اعمال و افعالی که به واسطه آنها، مخالفت با تقیه صورت می‌گیرد، به یک شکل نیستند بلکه گاهی آن عملی که به عنوان مخالفت با تقیه انجام داده می‌شود، جزء مأموریه واقعی اولی است؛ لذا نهی در ادله تقیه، به این جزء مأموریه تعلق می‌گیرد و در نتیجه گفته می‌شود این مأموریه و عمل عبادی مشتمل بر یک جزء منهی عنه است و فساد از آن جزء، به مأموریه سرایت کرده و موجب فساد آن می‌شود، اما گاهی این چنین نیست بلکه عملی که به عنوان مخالفت با تقیه انجام داده می‌شود از باب تشریح و داخل کردن یک امر خارج از مأموریه، در مأموریه است. در این صورت، نهی از ترک آن، به مأموریه سرایت نمی‌کند و ترک آن عمل، موجب بطلان مأموریه نمی‌شود؛ زیرا در این صورت، آنچه را که مکلف انجام داده است با مأموریه مطابقت دارد و عقل به اجزاء حکم می‌کند، اگرچه به دلیل مخالفت با نهی از ترک تقیه، حرمت تکلیفی ثابت است.» (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۷۸/۵).

طبق این دیدگاه، در مواردی مانند وجوب ترک سجده بر تربت امام حسین علیه السلام در حال تقیه، نهی به یکی از اجزای نماز تعلق گرفته است، اما در موارد وجوب تأمین و تکتف در نماز در حال تقیه، امر به عمل خارج از مأموریه تعلق گرفته است و ترک آن، به مأموریه اخلال وارد نمی‌کند و نهی از آن بر فساد مأموریه دلالت ندارد.

باید توجه داشت که قائلان به تفصیل، نسبت به مسئله وضو تقیه‌ای، مسح بر پوست در موضع تقیه به جای مسح بر حائل یا شستن پا، اختلاف نظر دارند؛ برخی آن را جزء داخلی مأموریه دانسته و وضو را باطل می‌دانند (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ۲۹۶/۳؛ شهید اول، ۱۴۱۲ق، ۴۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۲۲۷/۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ۱۴۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۵۶۶/۱؛ عاملی، ۱۴۱۱ق، ۴۶۱/۳؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۵۲/۳؛ کاشانی، ۱۴۲۸ق، ۳۱۴/۲) و طبق نسبت صاحب حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۳۱۵/۲) برخی آن را جزء خارج از مأموریه دانسته و صحت آن را پذیرفته‌اند. محمد تقی آملی نیز به صراحت (آملی، ۱۳۸۰، ۳۴۰/۳) و شهید

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۵

تابستان ۱۴۰۳

۸۰

ثانی در «روض الجنان» به شکل احتمال (شهید ثانی، ۱۴۰۲ق، ۱۱۲/۱) این مطلب را مطرح کرده‌اند.

از ظاهر کلام شیخ انصاری در رساله تقیّه استفاده می‌شود که ایشان معتقدند این مسئله مانند مسئله ترک تکفیر و تأمین در موضع تقیّه است؛ لذا ترک آن ضرر به صحّت وضو نمی‌زند (انصاری، ۱۴۱۴ق، ۹۷)، اما در کتاب طهارت می‌فرماید: «اگر مکلف برای وضو مسح کند، درحالی که به خاطر تقیّه، شستن واجب است یا مسح بر بشره کند، درحالی که به خاطر تقیّه مسح بر حائل واجب است، وضویش باطل می‌شود.» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۸۷/۲).

اشکال: اگر مراد از اینکه تکتّف و تأمین واجباتی خارج از مأموریه هستند و ترک آن به مأموریه اختلال وارد نمی‌کند، این است که این افعال واجب مستقلی خارج از مأموریه و غیر مرتبط با مأموریه هستند و نماز صرفاً ظرف این افعال است، گفته می‌شود: این عمل با این کیفیت نزد کسانی که تکتّف و تأمین را واجب می‌دانند، واجب نیست بلکه عمل واجب نزد ایشان، مقید بودن نماز به این افعال است و اگر گفته شود، این افعال قید نماز هستند، اما به نحوی که اختلال به آن‌ها موجب اختلال به وظیفه شرعی نمی‌شود، بازهم صحیح نیست؛ زیرا ظاهر ادله تقیّه این است که بعد از ارتباط این فعل با مأموریه، این فعل مانند سایر اجزاء است و اگر اخلاقی به آن وارد شود، به مأموریه اختلال وارد شده است (لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۱۲/۵)؛ لذا این بیان، تفصیل را اثبات نمی‌کند.

با پذیرش این اشکال به موارد صحّت، قول به تفصیل قابل پذیرش نیست و قول به بطلان به شکل مطلق ثابت می‌شود.

## ۱/۲. تطبیقات فقهی مسئله

برای این مسئله در باب عبادات، ثمرات و تطبیقات فقهی بسیاری وجود دارد که در بررسی اقوال و ادله به برخی از آن‌ها اشاره شد. از جمله مسئله شستن پا در حال تقیّه به عنوان بدل از مسح پا در وضو؛ بدین ترتیب که وقتی وظیفه مکلف عمل طبق مقتضای تقیّه و شستن پا باشد و باین حال عمل تقیّه‌ای را ترک کند و تکلیف واقعی

یعنی مسح بر پا را انجام بدهد، وضویش صحیح و مجزی است یا خیر؟ همچنین بحث از ترک تکتّف و تأمین درحالی که تقیّه اقتضای انجام آن را دارد و نیز مسئله سجده بر تربت امام حسین علیه السلام درحالی که تقیّه اقتضای ترک این عمل را دارد.

یکی از ثمرات مهم این بحث، مسئله ثبوت ذی الحجّه و صحّت و بطلان حج برخلاف تقیّه است؛ توضیح آنکه در بسیاری از سالها اتفاق می افتد که حاکم اهل تسنن حکم به ثبوت ماه ذی الحجّه می دهد، درحالی که نزد فقهای شیعه، هلال ذی الحجّه ثابت نشده است. باین حال، حکومت و مسئولان برقراری حج، حجاج را ملزم به رعایت همین حکم می کنند.

طبق برخی تحقیقات، تا سه سده پیش، مسئله اختلاف شیعه و سنی در ثبوت هلال ذی الحجّه در مکه در کتابهای فقهی مطرح نشده بود و ظاهراً نخستین بار شهید ثانی در «مسالك» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۲/۳۹۱) به این موضوع پرداخته است. به دنبال ایشان، صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۰/۱۲۵)، اختلاف شیعه و سنی در ثبوت هلال ذی الحجّه در مکه را عنوان نموده است (مختاری و صادقی، ۱۴۲۶ق، ۵/۷۲).

در فرض اختلاف ثبوت هلال، این مسئله پدید می آید که اگر حجاج شیعه به دلیل شرایط تقیّه و خوف موجود در منطقه، نتوانند برخی از اعمال حج مانند وقوف در عرفات را طبق مذهب خود انجام دهند، وظیفه آنها چیست؟ آیا اگر تقیّه کرده و به فتوای حاکم اهل تسنن عمل کنند و همراه اهل سنت اعمال را انجام دهند، این حج آنان، مجزی از حج واجب است یا خیر؟ و اگر در همین صورت با مقتضای تقیّه مخالفت کنند و اعمال را مطابق مذهب خود انجام بدهند، حکم عمل ایشان از جهت تکلیفی و وضعی چگونه است؟

این مسئله نزد فقها دو صورت دارد:

**صورت اول:** مواردی که احتمال دارد حکم حاکم اهل تسنن مطابق با واقع باشد و علم به مخالفت وجود ندارد. در این صورت از جهت حکم تکلیفی متابعت با حکم حاکم اهل سنت واجب و اعمال حج در صورت متابعت صحیح و مجزی است و مخالفت با مقتضای تقیّه و متابعت نکردن با آنها، تکلیفاً حرام و موجب فساد عمل است (خویی، ۱۴۱۱ق، ۱۵۹؛ امام خمینی، بی تا، ۱/۴۴۱؛ تبریزی، ۱۴۲۳ق، ۳/۱۴۷).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۲۵

تابستان ۱۴۰۳

۸۲

صورت دوم: مواردی که معلوم است حکم حاکم اهل تسنن مخالف واقع است، اگر مطابق عامه عمل نکرد و برخلاف مقتضای تقیّه عمل کرد، در صحت حجّ طبق مذهب تشیع در حال تقیّه، دو احتمال و بلکه دو قول وجود دارد:

قول اول: به نظر برخی از فقها، مخالفت با عامّه و عمل طبق مذهب تشیع در حال تقیّه، موجب بطلان حجّ نشده و حجّ صحیح است و وظیفه ساقط می شود (انصاری، ۱۴۲۵ق، ۸۵؛ خویی، ۱۴۱۱ق، ۱۶۰؛ امام خمینی، بی تا، ۴۴۱/۱؛ تبریزی، ۱۴۲۳ق، ۱۴۸/۳).

قول دوم: به نظر برخی دیگر از فقها، مخالفت با عامّه و انجام حجّ برخلاف مقتضای تقیّه، باطل است و مجزی نیست بلکه تبعیت از حاکم اهل تسنن تکلیفاً واجب و وضعاً مجزی است و فرقی بین علم به مخالفت و عدم علم به مخالفت نیست (حائری، ۱۴۲۶ق، ۲۹۳/۳؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۲۸۱/۱؛ لنگرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۱۱/۵).

### نتیجه گیری

حکم تکلیفی ترک تقیّه و عمل طبق حکم اولی، به حکم خود تقیّه وابسته شد و در موارد وجوب تقیّه، ترک آن حرام و در موارد دیگر، ترک آن جایز شد. از نظر همه فقها نیز اگر تقیّه، مستحب، مکروه، مباح و یا مداراتی باشد، ترک تقیّه حرام نبوده و عمل (عبادی و معاملی) مخالف تقیّه باطل نیست و اگر تقیّه واجب باشد، ترک تقیّه هم در عبادات و هم در معاملات حرام است.

حکم وضعی ترک تقیّه در معاملات، در موارد وجوب تقیّه، این شد که مخالفت با تقیّه معامله را باطل نمی کند؛ گرچه ترک تقیّه حرام تکلیفی است و تنها وقتی نهی به خود عنوان معامله تعلق گیرد، مقتضی فساد است و اگر امر به تقیّه مقتضی نهی از ضدش (ترک تقیّه) نباشد، دلیلی هم بر بطلان معامله نیست و معامله با تمام قیود و شروطش واقع شده و اثر بر آن مترتب می شود. اگر امر به تقیّه مقتضی نهی از ضدش باشد، باینکه ترک تقیّه، منهی عنه می شود، اما عنوانی خارج از عنوان معامله بوده و نهی از آن سبب بطلان معامله نیست.

در حکم وضعی عبادات، نسبت به ترک تقیّه، سه قول مطرح شد. برای صحت عبادت مخالف تقیّه، به امتنانی بودن جعل تقیّه تمسک شد و آن قرینه‌ای بر بقاء

ملاک در حکم اولی دانسته شد، درحالی که بقاء ملاک نیازمند دلیل است و بعد از حاکم دانستن ادله تقیه بر احکام اولی، بقاء ملاک احراز نشد و قول به صحّت پذیرفته نشد.

اطلاق و عموم روایات باب تقیه دلالت داشت بر اینکه در موارد وجوب تقیه که مکلف چاره‌ای جز ترک جزء و شرط یا انجام مانع را ندارد، جزئیت، شرطیت و مانعیت ساقط می‌شود و عمل تقیه‌ای با امتنان شارع بر بندگان، مأموریه فعلی و تعیینی است و اگر مکلف کاری جز عمل تقیه‌ای انجام دهد، وظیفه خود را انجام نداده و عمل عبادی او باطل است، هرچند طبق مأموریه واقعی اولی باشد. عمل مخالف تقیه، چه تقیه در اجزای داخلی ترک شود و چه در اجزای خارجی، باطل است و قول به تفصیل، مخالف اطلاق و عموم روایات است.

### منابع

- قرآن کریم.
- ۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ ق). کفایة الأصول. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- ۲. آملی، محمد تقی. (۱۳۸۰ ق). مصباح الهمدی فی شرح العروة الوثقی. تهران: بی نا.
- ۳. ابن ادريس، محمد بن منصور. (۱۴۱۰ ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۴. اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۵. اشهرادی، علی پناه. (۱۴۱۷ ق). مدارک العروة. تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر.
- ۶. اصفهانی، محمد حسین (غروی). (۱۴۰۹ ق). صلاة الجماعة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۷. اصفهانی، محمد حسین (غروی). (۱۴۲۹ ق). نهاية الدراية فی شرح الكفاية. بیروت: مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث.
- ۸. امام خمینی، سید روح الله (موسوی). (۱۴۲۱ ق). کتاب الطهارة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- ۹. امام خمینی، سید روح الله (موسوی). (بی تا). تحریر الوسيلة. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

جستارهای  
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۵  
تابستان ۱۴۰۳

۸۴

۱۰. امام خمینی، سید روح‌الله (موسوی). (۱۴۲۰ ق). الرسائل العشرة. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۱. امام خمینی، سید روح‌الله (موسوی). (۱۴۲۳ ق). تهذیب الأصول. تهران: بی‌نا.
۱۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ ق). کتاب المکاسب. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۴ ق). رسائل فقهیه. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ ق). کتاب الطهارة. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۵. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۲۵ ق). مناسک حج (محشی). قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۱۶. بجنوردی، سید محمد حسن (موسوی). (۱۴۱۹ ق). القواعد الفقهیه (جلد دو و پنج). قم: الهادی.
۱۷. بحرانی، یوسف بن احمد. (۱۴۰۵ ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. بصری بحرانی، زین‌الدین، محمد امین. (۱۴۱۳ ق). کلمة التقوی. قم: سید جواد وداعی.
۱۹. تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۲۳ ق). التهذیب فی مناسک العمرة و الحج. قم: دار التفسیر.
۲۰. حائری، مرتضی بن عبدالکریم. (۱۴۲۶ ق). شرح العروة الوثقی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ ق). وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت.
۲۲. حکیم، سید محسن (طباطبایی). (۱۴۰۸ ق). حقائق الأصول. قم: بی‌نا.
۲۳. حکیم، سید محسن (طباطبایی). (۱۴۱۶ ق). مستمسک العروة الوثقی. قم: مؤسسه دار التفسیر.
۲۴. خوانساری، آقا جمال‌الدین (بی‌تا). التعليقات علی الروضة البهیة. قم: منشورات المدرسة الرضویة.
۲۵. خویی، سید ابوالقاسم (موسوی). (۱۴۱۱ ق). مناسک الحج. قم: چاپخانه مهر.
۲۶. خویی، سید ابوالقاسم (موسوی). (۱۴۱۸ ق). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۲۷. خویی، سید ابوالقاسم (موسوی). (بی‌تا). مصباح الفقاهة. بی‌جا: بی‌تا.
۲۸. زارعی سبزواری، عباس‌علی. (۱۴۳۰ ق). القواعد الفقهیه فی فقه الإمامیه. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۹. سبزواری، سید عبد‌الأعلى. (۱۴۱۳ ق). مهذب الأحكام. قم: مؤسسه المنار.

عزیمت بودن  
سقوط حکم اولی  
در حال تقیّه

۳۰. سید یزدی، محمد کاظم طباطبائی. (۱۴۳۰ق). **العروة الوثقی و التعليقات علیها**. قم: مؤسسه السبطين العالمية.
۳۱. شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۲ق). **البيان**. قم: بی نا.
۳۲. شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۹ق). **ذکری الشیعة فی أحكام الشریعة**. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۳. شهید اول، محمد بن مکی. (بی تا). **القواعد و الفوائد**. قم: کتاب فروشی مفید.
۳۴. شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۰۲ق). **روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان**. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۵. شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۰۹ق). **الاتنا عشریة فی الصلاة الیومیة**. قم: انتشارات کتابخانه و چاپخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳۶. شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۱۰ق). **الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)**. قم: کتاب فروشی داوری.
۳۷. شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۱۳ق). **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۳۸. شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۱۶ق). **تمهید القواعد الأصولیة و العریبة**. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۹. شوکانی، محمد بن علی بن محمد. (۱۴۱۳ق). **نبیل الأوطار**. تحقیق: عصام الدین الصبابطی. مصر: دار الحدیث.
۴۰. شیخ صدوق، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). **من لا یحضره الفقیه**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۱. صالحی مازندرانی، اسماعیل. (۱۳۷۶). **مفتاح البصیرة فی فقه الشریعة**. قم: مکتب آیت الله العظمی اسماعیل صالحی المازندرانی.
۴۲. صدر، محمدباقر. (۱۴۱۸ق). **دروس فی علم الأصول**. قم: طبع انتشارات اسلامی.
۴۳. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). **الخلافا**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۴. عاملی، محمد بن علی. (۱۴۱۱ق). **مدارك الأحكام فی شرح عبادات شرائع الإسلام**. بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۵. عراقی، آقا ضیاء الدین. (۱۴۱۴ق). **شرح تبصرة المتعلمین**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۵  
تابستان ۱۴۰۳

۸۶



٤٦. علامه حلي، حسن بن يوسف. (١٤١٢ ق). **منتهى المطلب في تحقيق المذهب**. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
٤٧. عياشي، محمد بن مسعود. (١٣٨٠ ق). **التفسير**. تهران: مكتبة العلمية الاسلامية.
٤٨. فاضل، مقداد بن عبدالله. (١٤٠٣ ق). **نضد القواعد الفقهية على مذهب الإمامية**. قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي.
٤٩. قمى، سيد تقى (طباطبائي). (١٤٢٦ ق). **مباني منهاج الصالحين**. قم: منشورات قلم الشرق.
٥٠. كاشاني، ملا حبيب الله. (١٤٢٨ ق). **منتقد المنافع في شرح المختصر النافع - كتاب الطهارة**. قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
٥١. كاشف الغطاء، هادي بن عباس. (١٤٢٣ ق). **الرد على موسى جار الله**. نجف اشرف: مؤسسه كاشف الغطاء.
٥٢. كركي، علي بن الحسين. (١٤١٤ ق). **جامع المقاصد في شرح القواعد**. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٥٣. گلپايگانی، علي (صافي). (١٤٢٧ ق). **ذخيرة العقبي في شرح العروة الوثقى**. قم: گنج عرفان.
٥٤. لنگرانی، محمد (فاضل). (١٤١٨ ق). **تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج**. بيروت: دار التعارف للمطبوعات.
٥٥. محقق داماد، سيد محمد. (١٤٠١ ق). **كتاب الحج**. قم: چاپخانه مهر.
٥٦. مختاری، رضا؛ صادقی، محسن. (١٤٢٦ ق). **رؤيت هلال**. قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
٥٧. مغنيه، محمد جواد. (١٤٢١ ق). **الفقه على المذاهب الخمسة**. بيروت: دار التيار الجديد - دار الجواد.
٥٨. مكارم شيرازي، ناصر. (١٤١١ ق). **القواعد الفقهية**. قم: مدرسه امام اميرالمؤمنين عليه السلام.
٥٩. منتظري، حسين علي. (١٤١٥ ق). **نهاية الأصول**. تهران: نشر تفكر.
٦٠. نائيني، محمد حسين. (١٣٧٦). **فوائد الأصول**. قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٦١. نائيني، محمد حسين. (١٤١١ ق). **كتاب الصلاة**. قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٦٢. نجفي، محمد حسن. (١٤٠٤ ق). **جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام**. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٦٣. همداني، آقا رضا. (١٤١٦ ق). **مصباح الفقيه**. قم: مؤسسه الجعفرية لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامي.

## References

- *The Holy Qur'an.*
- 1. al-Kurāsāni, Muḥammad Kāzim (al-Ākhund al-Khurāsānī). 1988/1409. *Kifāyat al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' al-Turāth.
- 2. Al-Āmulī, MuḥammadTaqī. 1960/1380. *Miṣbāḥ al-Hudā fī Sharḥ al-'Urwat al-Wuthqā*. Tehran.
- 3. Al-Shāfi'ī, Muḥammad ibn Idrīs (Imām Al-Shāfi'ī). 1989/1410. *Al-Umm*. Beirut: Dār al-Ma'rifa.
- 4. al-Ardabīlī, Aḥmad Ibn Muḥammad (al-Muḥaqqiq al-Ardabīlī). 1982/1403. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān fī Sharḥ Īrshād al-Aḥḥān*. Edited by Mujtabā allraqī. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
- 5. al-Ishtihārdī, 'Alī Panāh. 1996/1417. *Madārik al-'Urwa*. Tehran: Dar al-'Uswa li al-Ṭibā'a wa al-Nashr.
- 6. Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn. 1988/1409. *Ṣalat al-Jimā'at*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
- 7. al-Iṣfahānī, Muḥammad Husayn (al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī). 2008/1429. *Nihāyat al-Dirāya fī Sharḥ al-Kifāyah*. 2nd. Beirut: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' al-Turāth.
- 8. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). n.d. *Tahrīr al-Wasīlah*. Qom: Dār al-'Ilm.
- 9. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī).2001/1420. *Al-Rasā'il al-'Asharat*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
- 10. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī).2002/1423. *Al-Tahdhīb al-Uṣūl*. Tehran.
- 11. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī).2003/1422. *Kitāb al-Ṭihārah*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
- 12. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1994/1415. *Kitāb al-Makāsib*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Mīlād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.
- 13. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2004/1425. *Manāsik al-Ḥajj*. Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī.
- 14. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1994/1415. *Kitāb al-Ṭihārah*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Mīlād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.
- 15. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1993/1414. *Rasā'il al-Fiqhīyah*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Mīlād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.

16. Al-Bujnurdī, Sayyid Muḥammad Ḥasan. 1998/1419. *Qawā'id-i Fiqhīyyi*. Qom: Nashr al-Hādī.
17. Āl 'Uṣfūr al-Baḥrānī, Yūsuf ibn Aḥmad ibn Ibrāhīm. 1984/1405. *Al-Ḥadā'iq al-Nāḍirat fi Aḥkām al-'Itrat al-Tāhīrah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
18. Al-Baṣarī al-Baḥrānī, Zayn al-Dīn Muḥammad Amīn. 1992/1413. *Kalimat al-Taḡwā*. Qom: Sayyid Jawād Widī'ī.
19. Tabrīzī, Jawād ibn 'Alī. 2002/1423. *Al-Tahdhīb fi Manāsik al-'Umrat wa al-Ḥajj*. Qom: Dār al-Tafsīr.
20. Al-Ḥā'irī, Murtaḍā. 2005/1426. *Sharḥ al-'Urwat al-Wuthqā*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
21. al-Ḥurr al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1988/1409. *Tafṣīl Wasā'il al-Shī'a ilā Tahṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
22. al-Ṭabātabā'ī al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥsin. 1995/1416. *Mustamsak al-'Urwat al-Wuthqā*. Qom: Mu'assasat Dār al-Tafsīr.
23. al-Ṭabātabā'ī al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥsin. 1987/1408. *Ḥaqā'iq al-Uṣūl*. Qom.
24. Khāwṣarī, Āqā Jamāl al-Dīn. n.d. *al-Ta'līqāt 'alā al-Rawḍat al-Baḥīyyat*. Qom: Manshūrāt al-Madrisat al-Raḍawīyah.
25. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. n.d. *Miṣbāḥ al-Fiqāhah*.
26. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1997/1418. *Mawsū'at al-Imām al-Khu'ī*. Qom: Mu'assasat Iḥyā' Āthār al-Imām al-Khu'ī.
27. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1990/1411. *Manāsik al-Ḥajj*. Qom: Chāpkhānih Mihr.
28. Zārī'ī Sabzawārī, 'Abbās'alī. 2009/1430. *Al-Qawā'id al-Fiqhīyat fi Fiqh al-Imāmīyah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
29. Al-Subḥānī, Muḥammad Taqī. 1994/1415. *Al-Rasā'il al-Arba'*. Qom: Mu'assasat al-Imām Ṣādiq.
30. al-Ṭabātabā'ī al-Yazdī, al-Sayyid Muḥammad Kāzim. 2009/1430. *al-'Urwat al-Wuthqā wa al-Ta'līqāt 'alayhā*. 2<sup>nd</sup>. Beirut: Mu'assasat al-'Alamī li al-Maṭbū'āt.
31. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). n.d. *al-Qawā'id wa al-Fawā'id fi al-Fiqh wa al-Uṣūl wa al-'Arabīyya*. Qom: Maktabat al-Mufīd.
32. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1991/1412. *al-Bayān*. Qom.
33. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1998/1419. *Dhikr al-Shī'at fi Aḥkām al-Sharī'at*. Mu'assasat Āl al-Bayt Li Iḥyā' al-Turāth.
34. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1992/1413. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharā'i' al-Islām*. Qom: Mū'assasat al-Ma'ārif al-Islāmīyya.

35. al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1995/1416. *Tamhīd al-Qawā‘id al-Uṣūlīyat wa al-‘Arabīyah*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qum (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ‘Ilmīyyi-yi Qum).
36. al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1988/1409. *Al-Ithnā’ ‘Asharīyat fī al-Ṣalāt al-Yawmīyah*. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī.
37. AL-shawkānī, Muḥammad ibn ‘Alī ibn Muḥammad. 1992/1413. *Nīl al-Awtār min Ahādīth Sayyid al-Akhyār Sharḥ Muntaqā al-Akhhār*. Cario: al-Maktabat al-Tawfīqīyah.
38. Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn ‘Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahduruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Mu’assasat al-Nash al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
39. Al-Ṣāliḥīal-Māzandarānī, Ismā‘īl. 19/1424. *Miftāḥ al-Uṣūl*. Qom: the Office of the Author.
40. al-Ṣadr, al-Sayyid Muḥammad Bāqir. 1997/1418. *Durūs fī ‘Ilm al-Uṣūl (al-Ḥalqat al-Ūlā)*. 2<sup>nd</sup>. Qom: Ṭab‘ Intishārāt Islāmī.
41. al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1999/1420. *al-Maqāṣid al-‘Illīyya fī Sharḥ Risālat al-Alfīyya*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
42. al-‘Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn ‘Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1981/1402. *Rawḍ al-Jinān fī Sharḥ Irshād al-Aqhhān*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qum (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ‘Ilmīyyi-yi Qom).
43. al-‘Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1989/1410. *Al-Rawḍat al-Bahīyat fī Sharḥ al-Lum‘at al-Dimashqīyya fī Fiqh al-Imāmīyya*. Maktabat al-Dāwarī.
44. al-Ṭūssī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Al-Khilāf*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
45. al-Mūsawī al-‘Āmilī, al-Sayyid Muḥammad (Ṣāḥīb al-Madārik). 1990/1411. *Madārik al-Aḥkām fī Sharḥ Sharā‘i‘ al-Islām*. Beirut: Mu’assasat Āl al-Bayt li Ihya’ al-Turāth. Al-Muta‘
46. al-‘Irāqī, Āqā Ḍīyā‘ al-Dīn. 1993/1414. *Nihāyat al-Afkār*. 3<sup>rd</sup>. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
47. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1991/1412. *Muntahā al-Maṭlab fī Tahqīq al-Maḍḥhab*. Mashhad: Majma‘ al-Buḥūth al-Islāmīya.
48. ‘Ayyāshī, Muḥammad ibn Mas‘ūd. 1960/1380. *Al-Tafsīr*. Tehran: Maktabat al-‘Ilmīyat al-Islāmīyah.
49. al-‘Āmilī al-Karakī, ‘Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Karakī, al-Muḥaqqiq al-Thānī). 1993/1414. *Jāmi‘ al-Maqāṣid fī Sharḥ al-Qawā‘id*. 2<sup>nd</sup>. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Ihya’ al-Turath.

50. Al-Ṣāfi al-Gulpāyghānī, ‘Alī. 2006/1427. *Dhakhīrat al-‘Uqbā fī Sharī al-‘Urwat al-Wuḥqā*. Qom: Ganj ‘Irfān
51. al-Sūrī al-Ḥillī, Miqdād Ibn ‘Abd Allāh (Fāḍil Miqdād). 1982/1361. *Nadd al-Qawā‘id al-Fiḥḥiyah ‘Alā Madhhav al-Imāmīyah*. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī.
52. al-Ṭabāṭbā‘ī al-Qommī, al-Sayyid Taqī. 2005/1426. *Mabānī Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Qom: Manshūrāt Qalam al-Sharq.
53. al-Kāshānī, Mullā Ḥabībullāh. 2007/1428. *Muntaqid al-Manāf’ fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi ‘Kitāb al-Ṭahārah*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ‘Ilmīyyi-yi Qom).
54. Kāshif al-Ghitā‘, Ḥādī ibn ‘Abbās. 2002/1423. *Al-Radd ‘alā Mūsā Jārr Allāh*. Najaf: Maṭba‘at Kāshif al-Ghitā‘ al-‘Āmma. Al-Maqāṣ
55. al-Fāḍil al-Lankarānī, Muḥammad. 2004/1425. *Thalāth Rasā‘il*. Qom: Markaz Fiqh al-A‘immat al-Aṭḥār.
56. al-Fāḍil al-Lankarānī, Muḥammad. 1997/1418. *Tafṣīl al-Sharī‘a Fī Sharḥ Ṭahrīr al-Wasīlah, Kitāb al-Ṣalāt*. Qom: Markaz Fiqh al-A‘immat al-Aṭḥār.
57. al-Fāḍil al-Lankarānī, Muḥammad. 2011/1422. *Kitāb al-Ṭahārat*. Tehran: Mu‘assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
58. Al-Hamadānī, ĀqāRiḍā. 1995/1416. *Miṣbāḥ al-Faqīh*. Qom: Mu‘assasat al-Ja‘farīyah.
59. Muḥaqqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā. 1980/1401. *Kitāb al-Ḥajj*. Qom: Chāpkhānih Mīhr.
60. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā‘i‘ al-Islām*. 7<sup>th</sup>. Edited by ‘Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Iḥyā‘ al-Turāth al-‘Arabī.
61. Mukhtārī, Riḍā; Ṣādiqī, Muḥsin. 2005/1426. *Ru‘yat-i Hilāl*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ‘Ilmīyyi-yi Qom).
62. Al-Mughnīyah, Muḥammad Jawād. 2000/1421. *Al-Fiḥḥ ‘alā al-Madhāhib al-Khamsat*. Beirut: Dār al-Tayār al-Jadīd-Dār al-Jawād.
63. al-Muntazirī, Ḥusayn ‘Alī. 1994/1415. *Nihāyat al-Uṣūl. Taqrīrāt Buḥūth a-Sayyid al-Burūjirdī*. Tehran: Nashr Tafakkur.
64. al-Nā‘īnī, Muḥammad Ḥusayn. 1990/1411. *Kitāb al-Ṣalāt*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
65. al-Nā‘īnī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Nā‘īnī, Mīrzā Nā‘īnī). 1997/1376. *Fawā‘id al-Uṣūl*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

